

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: نوزدهم - بهار ۱۳۹۳

از صفحه ۲۳ تا ۴۰

بازتاب ادبیات تعلیمی در شعر بهار*

غلامحسین ملایی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد امیدیه - ایران

چکیده

استفاده از شعر در عرصه‌ی تعلیم و تربیت در ادبیات کهن ما از دیرباز رایج بوده و در دوران مشروطیت با همه‌ی تنوع و گستردگی در شعر ملک‌الشعرای بهار نمود می‌یابد تا جایی که دیوان بزرگ‌ترین شاعر معاصر را باید در زمره‌ی ادبیات تعلیمی به شمار آورد که بیانگر خوش‌بینی او نسبت به نسل آینده ایران است. او آگاهانه و دل‌سوزانه از توانایی کم‌نظیر خود در عرصه‌ی شعر بهره می‌برد تا مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی جهان‌شمولی - که ریشه در فرهنگ اسلامی و تاریخ ایران باستان دارد - را در قالب داستان، تمثیل و ... به مردم خویش ارایه کند. نظر به تنوع مخاطب، این آموزه‌ها گوناگون و رنگارنگ‌اند و اغلب ارزش‌های ملی و دینی را در بر می‌گیرند. با این وجود مضامینی چون ترغیب به دادگری، آزادگی، وطن‌دوستی، دانش‌اندوزی و مهربانی به خلق را می‌توان محور این اندرزها دانست.

کلیدواژه‌ها: ملک‌الشعرای بهار، ادبیات تعلیمی، آزادگی، دادگری، علم‌اندوزی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۲۸

۱- پست الکترونیک نویسنده مسئول: mik_1391@yahoo.com

مقدمه

تأثیر بی‌بدیل شعر در ضمیر ایرانیان به اندازه‌ای است که ما را در میان ملل و سایر اقوام متمایز ساخته (براون، ۱۳۸۶: ۵۳-۵۲) و از آن رو که مخاطب آن عموم مردم بوده به عنوان «عالی‌ترین رسانه ملی ما در طول تاریخ» نقش ایفا کرده (سراج، بهار و سیاست: ۱۳۹۰) و بر سایر جلوه‌های هنر پیشی گرفته است.

بی‌شک شعر و ادبیات زاینده‌ی فطرت هنرجو و هنرپرور انسان است و هنگامی به اوج زیبایی می‌رسد که ظاهر و ساختار آن با تعهد درونی از سوی آفریننده‌ی آن همراه باشد و از آن جا که آثار ادبی بازتاب منش و شخصیت صاحب اثر است «نشان سیرت شاعر ز شعر شاعر جو»، زندگی درونی و زندگی برونی شاعر متعهد با هم هماهنگ و در آینه‌ی شعرش نمودار می‌گردد:

چو مرد گشت دنی قول‌های اوست دنی چو مرد والا شد گفته‌های او والاست
(دیوان بهار، ۱۳۸۲: ۲۷۴)

به تعبیر اسلامی ندوشن: «آفریننده‌ی کلام زیبا و شارح اندیشه‌های بلند نمی‌تواند روال زندگی خود را چنان قرار دهد که با اصول زیبایی و فضیلت تغایر داشته باشد.» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۴۰: ۶۰) از این رو عالی‌ترین نوع ادبیات گونه‌ای است که انتقال دهنده‌ی این تعهد درونی باشد و در مخاطب تأثیری والاتر و ژرف‌تر از تأثیر لذت از هارمونی‌های ظاهری و لغوی ایجاد کند که همانا این لذت، لذتی است که زاینده‌ی تنه و دگرگونی فکری و روحی مخاطب است.

در حقیقت باید گفت ادبیات هنگامی ادبیات است که به این دستاوردهای متعالی یعنی تعلیم و تربیت جوامع و نسل‌ها رسیده باشد و بی‌شک ادبیات کلاسیک سرزمین ما نیز به عنوان یکی از غنی‌ترین ادبیات ملل از این ویژگی برخوردار است و اگر وسیع‌تر به موضوع بنگریم روح تعلیم و تربیت در همه ادبیات ما گسترده شده و این‌گونه نیست که تنها متونی که ما در آن حوزه‌ی ادبیات تعلیمی می‌شناسیم مصداق گفته ما باشد، بلکه سایر متون نیز در دیگر انواع ادبی همچون حماسی یا غنایی و عاشقانه در نهایت تأثیر تعلیمی بر مخاطب می‌گذارند به عنوان مثال شاهنامه‌ی فردوسی به عنوان یک شاهکار حماسی آکنده

از آموزه‌های تعلیمی و تربیتی است و روحیه دلیری و جوانمردی را در انسان می‌پروراند و اگر ادبیات عاشقانه، حس دلدادگی و زیبا پسندی را در وی زنده می‌کند، همه‌ی این‌ها در واقع جزیی از تربیت او به حساب می‌آیند و در تکامل و تعالی او نقش اساسی دارند.

با نگاهی به تاریخ ادبیات فارسی و اغماض از آن دسته شعرفروشان جیره‌خوار، که تمام تلاششان ستایش از حکام بیدادگر زمانه و گرفتن جایزه به هر بهایی بوده، درمی‌یابیم اغلب شاعران با سرودن اشعاری درباره‌ی اهمیت اخلاق نیک و کردار پسندیده، توانستند تا حد زیادی پادشاهان را از درشت‌خویی و آزار خلق بازدارند. «از آن‌جا که بیشتر این امیران مردمی چادرنشین و عاری از تمدن و فرهنگ بودند و تنها در سایه‌ی جنگ‌جویی و شجاعت به حکومت دست می‌یافتند؛ اهل ادب، وزیران و کارگزاران ایرانی می‌کوشیدند با سخنان پندآموز، این به قدرت‌رسیدگان خودکامه را به اتخاذ رفتاری مناسب ترغیب کنند و از کشتار خلق باز دارند. بزرگانی چون فردوسی، سعدی و ... از شعر خود سلاحی ساختند تا این ملت را از سیل حوادث در امان نگه دارند و کوشیدند در قالب داستان و تمثیل یا دعا و مدح، آموزه‌های تربیتی و اخلاقی جهان‌شمول را به حکومت‌های مستبد یادآور شوند، که در آن یک تن حکمرانی می‌کند و دیگران همه بنده‌اند.» (وزین پور، ۱۳۷۴: ۵۳۲)

فره‌یختگی بزرگانی چون سعدی وقتی آشکار می‌شود که نه تنها بخشی از آثار خود را در پند و اندرز به این حاکمان اختصاص داده، بلکه به آن درجه از شجاعت ادبی رسیده‌اند که گاه کلامشان رنگ تحذیر به خود می‌گیرد و «می‌کوشد آنان را با تهدید به عذاب آن جهانی و شورش‌های سهمگین مردم، به نیکی و صراط مستقیم وادارد.» (ای. زند، ۱۳۵۱: ۱۵۴)

شعر تعلیمی از دیرباز به حوزه‌ی اخلاق و مذهب و عرفان معطوف بوده است اما دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرن اخیر و انقلاب مشروطه، مسائل سیاسی و اجتماعی را وارد حوزه‌ی ادبیات تعلیمی می‌گرداند و آن را غنی‌تر می‌سازد و ادبیات را به سوی تعهد بیشتر نسبت به مسائل اجتماعی سوق می‌دهد در میان انبوه شاعران این دوره ملک‌الشعراى بهار شخصیتی کم‌نظیر است و بزرگانی چون استاد همایی (همایی، ۱۳۳۰: ۷۰)، خلیل‌الله خلیلی (خلیلی، ۱۳۳۱: ۱۵۰)، پروین گنابادی (پروین، ۱۳۳۴: ۱۶۶)، فروزانفر و حسین خطیبی و ... حق دارند او را استاد مسلم قرن اخیر و شاخص ادبیات این دوره بنامند.

هفتصد سال است ایران شاعری چون من ندید

این سخن ورد زبان مردم ایران بود

(دیوان بهار، ۱۳۸۲: ۳۸۸)

در این مقاله ضمن معرفی ادبیات تعلیمی به بررسی مهم‌ترین آموزه‌های تعلیمی و تربیتی که بهار به قصد بیداری و تنبه نسل کنونی سروده پرداخته و به خاستگاه این آموزه‌ها و شیوه‌های تعلیمی او اشاره می‌شود.

پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی ادبیات تعلیمی آثار بسیاری در قالب کتاب و مقاله تألیف شده برای نمونه می‌توان از «انواع ادبی» دکتر شمیسا، «انواع شعر فارسی» منصور رستگار فسایی، «نقد ادبی» از زرین‌کوب و مقاله‌های متعددی چون «درآمدی بر ادبیات تعلیمی» از سیدمحسن حسینی طه و... یاد کرد. همچنین پیرامون ملک‌الشعراى بهار مطالب بسیاری در قالب کتاب، مقاله و پایان‌نامه ارایه شده، در این زمینه می‌توان کتاب «بلند آفتاب خراسان» از محمد گلبن و «ستایشگر آزادی» از احمدی گیوی را که شامل مجموعه مقالاتی در معرفی شعر و شخصیت سیاسی و ادبی بهار است را نام برد. آثاری چون «چهار شاعر آزادی» و مجموعه‌ی «شهر شعر...» از محمدعلی سپانلو در نقد و تحلیل ذهن و زبان شعرا و کتاب «ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت» به قلم «عبدالرحیم ذاکر حسین» درباره‌ی اشعار بهار متناسب با هر رویداد سیاسی تألیف شده است. همچنین «مدح داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی» اثر نادر وزین‌پور در زمینه‌ی مدح در ادب پارسی، «یا مرگ یا تجدد» از ماشاالله آجودانی در حوزه‌ی شعر و ادب مشروطه و «از صبا تا نیما» یحیی آرین‌پور نیز از آثار ارزشمند در این زمینه به شمار می‌رود. سرکار خانم شهین سراج علاوه بر رساله‌ی دکتری، مقالات ارزشمندی در زمینه‌ی شناخت بهار تألیف کرده و در کنار دیگر مقالات استادان ادب فارسی چون شفیع کدکنی «شعر بهار»، حسین خطیبی «جایگاه بهار...» در پایگاه اینترنتی «ملک‌الشعراى بهار» در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است.

ادبیات تعلیمی: (Didactic Literature)

یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین انواع ادبی است که «دانشی (چه عملی و چه نظری) را برای خواننده تشریح کند یا مسائل اخلاقی، مذهبی، فلسفی را به شکل ادبی عرضه دارد. البته ادبی بودن اثر تعلیمی مقول، بالتشکیک است؛ یعنی در آثاری، عناصر و مایه‌های ادبی کمتر و در آثاری بیشتر است.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۶۹).

رستگار فسایی در بیان انواع شعر تعلیمی (معنای عام و خاص) می‌گوید:

«در ادبیات ملل مختلف دو نوع شعر تعلیمی دیده می‌شود:

- ۱- نوعی که موضوع آن خیر و نیکی است که در حوزه‌ی اخلاق قرار دارد.
- ۲- نوعی که موضوع آن زیبایی و حقیقت است که حوزه‌ی شعرهایی است که مسأله از علم یا ادب را می‌آموزند.

در آثار گذشته‌ی ما برای ادبیات تعلیمی نام‌های مختلفی چون زهد و تحقیق و پند و حکمت و وعظ و تعلیم به کار رفته است» (رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۴۰۸) و به عقیده‌ی او بهشت گمشده‌ی میلتنون، سروده‌های زندگی لانگفو، قصاید ناصر خسرو، بهار و پروین اعتصامی و شعرهای تعلیمی شاه‌نامه، دانش‌نامه‌ها، ادبیات شعری پرخاشگرانه‌ی عشقی و طنزهای تلخ نسیم شمال را باید در این مقوله گنجانند.

در گذشته، ادبیات تعلیمی در معنای خاص خود بیشتر مورد توجه بوده اما امروزه وقتی از ادبیات تعلیمی سخن می‌گویند، منظور در معنای عام است. «به نظر می‌رسد ملک‌الشعرا بهار و دیگر شاعران زبان فارسی از ابتدا در سرودن شعر تعلیمی متأثر از اندرزنانه‌هایی باشند که قبل از اسلام در دوران ساسانیان نوشته شده بود. آفرین‌نامه‌ی بوشکور بلخی و کلیله و دمنه منظوم رودکی که بیت‌هایی پراکنده از آن‌ها باقی مانده است، از قدیم‌ترین منظومه‌های تعلیمی به جا مانده در زبان فارسی دری به شمار می‌رود؛ اما نخستین اثر منظوم و مستقل فارسی در اخلاق، پندنامه نوشیروان است که بدایعی بلخی، معاصر سلطان مسعود، آن را سروده است.» (حسینی طه: ۱۳۸۵)

خاستگاه و ریشه‌ی مضامین تعلیمی در دیوان بهار:

۱- قرآن، سنت و حدیث:

بهار از آن‌جا که «ملک‌الشعراى آستان قدس رضوى» بوده، با معارف دینی و تاریخ اسلام به‌خوبی آشنا بوده لذا و روح دیانت در شعرش جلوه‌ی بارزی دارد اما با وجود شوق و علاقه به دیانت تا پایان عمر از خرافه‌پرستی بیزار است و به شدت با آن مبارزه می‌کند او در جای جای این آموزه‌ها از آیات قرآن و احادیث بهره می‌برد: **مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ...** (بقره: ۲۶۱)

چو تخم بدی در نشیند به دل بروید ز دل همچو گندم ز گل

ز هر دانه‌ای هفت خوشه جهد ز هر خوشه صد تخم بیرون دهد

(بهار: ۹۴۷-۹۴۶)

گوید آن کاو را منم مولا، علی مولای اوست زینهار از طاعت او گر کسی سر در کند
(همان: ۴۰)

۲- تاریخ و فرهنگ: بهار تاریخ ایران باستان را خوب می‌شناسد و به آن عشق می‌ورزد

چه «این تاریخ در نظر او همچون آینه‌ی عبرت است» (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۴۵) و به هر دستاویزی با افتخار و حسرت از شاهان و پهلوانان اسطوره‌ای چون: فریدون، جمشید، کی‌خسرو، رستم و ... یا شخصیت‌های تاریخی: چون نادرشاه و ... یاد می‌کند و قصد دارد همگان را به در پیش گرفتن شیوه‌ی ستوده‌ی نیاکان خود ترغیب کند. باید توجه داشت این ویژگی در شعر بهار از چنان بسآمد بالایی برخوردار است که از مختصات سبکی شعر او نیز به شمار می‌آید.

پادشها قصه‌ی پاکان شنو شمه‌ای از حال نیاکان شنو

جمله نیاکان تو ایرانی‌اند جز پسر بهمن و دارا نیند

(همان: ۸۰۱)

گاه اسطوره‌های ایران باستان و شخصیت‌های دینی را کنار هم می‌بینیم:

از بهر پاس کشور جم رستمی نخواست وز بهر حفظ بیضه دین حیدری نماند
(همان: ۴۰۹)

۳- آیین‌های باستانی و دین زرتشت:

یار اهریمنند مکر و دروغ این چنین گفت زردهشت نبی
(همان: ۳۷۷)

بهار در منظومه‌ی «اندرزهای آذرپاد مارسپندان» اصول دین زرتشت و تعلیم آن را در
۱۵۴ فقره از زبان این «حکیم فرزانه‌ی مزدیستا» به نظم می‌کشد و بر این باور است:
چو پندار شد خوب گفتار خوب شود بی‌گمان کار و کردار خوب
به نیکو منش و گوشت و کنشت بیارای خود را چو باغ بهشت
(همان: ۹۷۶)

شیوه‌های تعلیمی بهار

شیوه‌ی بهار در تعلیم، معمولاً «غیر مستقیم» است:
امر معروف و نهی از منکر به طریق ملاحظت خوش‌تر
(همان: ۷۸۴)

زیرا عقیده دارد «سرزنش به از نصیحت زشت»:
الغرض، پند اگر نکو گویی آن‌چنان گو که خاص او گویی
ای بهار! آن‌چنان نصیحت گوی که تو دانی و خدا و اوی
(همان: ۷۸۴)

از این رو علم بلاغت و هنر بیان خود را به خدمت می‌گیرد و از:
۱- امثال و حکم «عَزَّ مَنْ قَنَع» یا «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» و تمثیل (رنج و گنج، مگس
و...)

پیرو شه گشته ز حسن سلوک خلق، که الناس به دین الملوک
(همان: ۸۱۶)

۲- داستان و حکایت: که از بسآمد بالایی در دیوان بهار برخوردارست او داستان‌های «همچو قند» خود را محمل پند می‌داند که باید از ظاهر و صورت آن گذشت و به معنای آن رسید این ویژگی در حکایت‌های «جو یک مثقالی: ۸۱۴» و «دل مادر: ۸۵۷» و ... به خوبی هویداست؛ برای مثال وقتی می‌خواهد ماهیت حاکمان زمانه را به گرگان درنده تشبیه کند با نقل داستان «دیدارگرگ» از خواننده می‌خواهد:

در این قصه پندی است شیرین چو قند کنون قصه بگذار و بردار پند
(همان: ۹۴۱)

۳- گاه با تضمین اشعار بزرگان «از عاقبت حاکم ظالم گیلان که بی‌گناهان را به دار آویخت و خود گرفتار عقوبتی بس شدیدتر گشت» مخاطب را اندرز می‌دهد:

باد صبا خوش است شهیدان رشت را از ماجرای قاتل ایشان خبر کند
این بیت را کز اثر طبع دیگری است بر قبرشان نثار چو عقد گهر کند
«دیدنی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند»
(همان: ۱۰۷۶)

۴- گاه با پیروی از سعدی، در قالب دعا اندرز و آموزش می‌دهد:

«پادشاهان را ثنا گویند و مدح من دعایی می‌کنم درویش‌وار
یارب الهامش به نیکویی بده وز بقای عمر برخوردار دار»
(سعدی، ۱۳۶۵: ۷۲۵)

ثنایش بیش‌نشمارم، دعایش بر زبان آرم که من خود خوش نمی‌دارم ثناهای زبانی را
(بهار: ۲۱۶)

حتی شریطه و دعای جاودانگی ممدوح را دستاویز تعلیم می‌سازد:

تا جهان است بود دولت مشروطه به پای جیش ما غالب و شاهنشاه ما با فرهنگ
(همان: ۱۷۷)

۵- گاه از شیرینی مدح بهره می‌برد تا از تلخی پند و اندرز مستقیم بکاهد؛ از این رو ضمن ستایش شکوه و جلال پادشاهان می‌کوشد، آنان را به عدل و نیکی ترغیب کند:

عدل و سخا و توان و دانش بگزین تا که جهانت شود دو رویه مُسخّر
گفتم مدح تو با طریقی مطبوع مر همه را نیست این طریقه میسر

(همان: ۵۰)

۶- گاه به شیوه‌ی بزرگان ادب روش «تطبیق» را در پیش می‌گیرد و با برجسته‌سازی صفات پسندیده‌ی حاکمان گذشته، شاه را بر کسب آن خُلق ترغیب و از عادات نکوهیده برحذر می‌دارد:

صفتی زشت اگر در او دیدند مهره برعکس آن صفت چیدند
نعت اضداد آن صفت گفتند گر شقی بُد، ز عاطفت گفتند

(همان: ۷۸۴)

۷- گاه در بیان «لطیفه» ای از بی‌وفایی دنیا طنزش به هزل می‌گراید:

...گفتم اندر بی‌ثباتی‌های دهر زین اشارت‌ها مکرر می‌رود
یعنی این دنیاست روی شاخ گاو پشت کردی تا به آخر می‌رود

(همان: ۱۰۷۰)

مضامین آموزه‌های تعلیمی و تربیتی بهار

بهار امیدوارست این تعالیم در مخاطب تأثیر نهد و به تغییر رفتار او بینجامد:

«فال فرخ زن شهنشاهها ز گفتار بهار فال فرخ را اثرها در مسیر اختر است»

(همان: ۵۴۹)

و علی‌رغم کژبینی‌ها دست از تلاش برنمی‌دارد و پیامش را برای آیندگان تکرار می‌کند:

نشنید و ملول گشت از من دید بر من به دیده‌ی دشمن

(همان: ۷۴۶)

پندهای آگاهانه‌ی این معلم دل‌سوز علاوه بر صداقت، مبتنی بر نیاز جامعه است از این رو مخاطبش متنوع است گاه روی سخن او با اطفال است و در قالب داستان و با زبانی ساده کودکان را به علم‌آموزی و ادب تشویق می‌کند «تنبلی عاقبتش حمالی است» (همان: ۸۶۹)، گاه درقطعه‌ی «ای دختر» (ص: ۱۰۸۱) زیبایی و طنازی دختران را بدون علم و هنر بی‌تأثیر می‌داند او در ترکیب‌بند ۶۵۷ بیتی «آینه‌ی عبرت» (ص: ۶۳) و قصیده‌ی «حب الوطن» (ص: ۵۴۹) بیش از هفتاد نکته‌ی ظریف تربیتی را یادآور می‌شود. که تنها بخشی از نصایحش به فرمان‌روایان است. (در این زمینه ن. ک. مقاله‌ی آموزه‌های تربیتی ملوک در شعر ملک) او هدف خود را از یادآوری کارنامه‌ی شاهان و شخصیت‌های اسطوره‌ای، عبرت فرمان‌روایان:

این همه آثار شاهان خسرو افسانه نیست شاه را شاها، گزیر از سیرت شاهانه نیست
خیز و از داد و دهش آباد کن این خانه را اندک اندک دور کن از خانه ات بیگانه را
(همان: ۹۳)

و نسل جدید را از تاریخ آگاه می‌کند زیرا این گذشته است که حال و آینده را می‌سازد:
تو را چه گوید: گوید که خیر بینی اگر به کار بندی پندی که باب و مام دهد
گذشته، پایه و بنیان حال و آینده است سوابق است که هر شغل را نظام دهد
(همان: ۴۴۵)

و از آنان انتظار دارد که از فرهنگ پربار خود غافل نشوند:
در ره فرهنگ و آیین وطن غفلت موزر ملک بی فرهنگ و آیین درختی بی‌بر است
(همان: ۵۵۱)

اما در عین حال از نسل جدید انتظار دارد به تلاش و همت خود تکیه کنند و از مباحثات به استخوان‌های پوسیده‌ی نیاکان بپرهیزند به قول معروف «عصامی باشند نه عظامی»:

نگویمت که به استخوان خاک خورده بناز عظام بالیه کی رتبت عصام دهد
به علم خویش بکن تکیه و به عزم درست که علم و عزم تو را عزت و مقام دهد
(همان: ۴۴۵)

باید یادآور شد مضامین آموزه‌های تعلیمی و اخلاقی در دیوان بهار آنقدر گسترده و رنگارنگ‌اند که بررسی تمام آن‌ها مجال بیشتری می‌طلبد از این رو به آن بخش از آموزه‌ها که بسآمد بیشتری دارند اشاره می‌شود.

۱- یاد خدا و توکل به او و توسل به اهل بیت:

از خدا غافل مشو یک لحظه در هر کارکرد

چون تو باشی با خدا هر جا خدایت یاور است

(همان: ۵۵۰)

به خالق رو کنم اکنون که امید	از این مخلوق بی‌ایمان گرفتم
پس از یزدان پناهم جز رضا نیست	کزو روز ازل پیمان گرفتم
مگر بپذیردم شاه خراسان	که من از حضرتش فرمان گرفتم

(همان: ۵۷۹)

۲- دعوت به پرهیزگاری و ترس از عذاب الهی:

به نزد خدا و خداوندگار	ز نا مرزی خویشتن شرم دار
تن از دوزخ و بیم روز بدی	نگهدار و بادافره ایزدی

(همان: ۹۹۰)

۳- دعوت به آزادی و آزادگی: بهار بیش از همه‌ی شاعران به ستایش آزادی پرداخت

و عمر خود را صرف آن نمود تا ملقب به «ستایشگر آزادی» شد، او در این راه از تهدید و تبعید نترسید و شهادت این را داشت که در دوره‌ای از زندگی خود از گفتن «نه» نهراسد:

ای آزادی! خجسته‌ای آزادی!	از وصل تو روی برنگردانم
یا آنکه مرا به گرد خود خوانی	یا آنکه تو را به نزد خود خوانم

(همان: ۳۰۲)

او خفتن در دهان مار و ضربه‌ی شمشیر بر تن برهنه را از تحمل زور بهتر می‌داند:

به پیش من هزاران بار بهتر که یک جو زیر بار زور رفتن
(همان: ۱۰۹۹)

و توانست با ایستادگی در برابر رضاخان این آزادگی و شهامت را نشان دهد:
زین تکان‌ها ز جا نخواهم رفت زیر بار رضا نخواهم رفت
گر فروشم کتاب در بازار به که خوانم قصیده در دربار
(همان: ۶۶۷)

از این رو شاید عنوان «دلیرترین شاعر معاصر» (نفیسی، ۱۳۸۰: ۶۵) برازنده‌اش باشد؛ زیرا
خود به آن «شجاعت ادبی» که دیگران را بدان می‌خوانده، پای‌بند بوده:

مردن اندر شجاعت ادبی بهتر از چاپلوسی و جلبی
من برآنم که نیست زیر سپهر صفتی چون شجاعت ادبی
سخنی راستا به مذهب من به ز سیصد نماز نیم شبی
(بهار: ۳۷۸)

در عین حال یادآور می‌شود نباید شجاعت را با هرزه‌لایی اشتباه گرفت:

با ادب باش و راست باش و صریح راه حق جوی زآن‌چه می‌طلبی
هان! تو گستاخی و شجاعت را هرزه‌لایی مگیر و بی‌ادبی
(همان: ۳۷۸)

این بدان معنا نیست که بهار کسی را بی‌جا نستوده یا در ستایش‌های خود زیاده‌روی
نکرده، بلکه او شعرش را مایه تکلیفی نکرده و از مقام و موقعیت والای ادبی یا سیاسی
خود قصد سودجویی نداشته از این رو می‌بینیم بارها در مقام تفاخر، پاکدامنی و علو طبع
خود را ستوده و از این که نهال فضل و هنرش همواره جز خار فقر و حبس برایش بار
نیآورده شکایت می‌کند. (قصیده‌ی «نامه بهار در زندان» همان: ۴۵۷، «بث الشکوی» همان: ۲۵۹)

سیاست پیشه دولتمند گردد چرا من زین عمل خسران گرفتم
(همان: ۵۷۹)

نه مرد فریب و سُخره و زرقم نه مرد ریا و کید و دستانم

(همان: ۲۶۰)

اما گاه استبداد (رضاخانی) چنان عرصه را بر او تنگ می‌کند که «نه به امید زر، بلکه از بیم سر» تا حد ضرورت و از باب «اکل میت» زبان به مدح می‌گشاید. سرایش این مدیحه‌ها در زندان و تبعید، نشان صدق این مدعاست:

گر مدحی از ابنای بشر می‌گویم نه چون دگران به طمع زر می‌گویم
آنان پی جلب نفع گویند مدیح من مدح پی دفع ضرر می‌گویم

(همان: ۱۱۲۹)

او زندگی را همچو برکه‌ای در دشتی گرمسیری می‌بیند که در نهایت از آب حیات تهی خواهد شد؛ پس چه بهتر آدمی در نیک‌نامی بکوشد:

دیر است و زود مرگ و نباشد از آن گریز فرخنده نیک‌نامی و خوش‌بخت آگهی

(همان: ۱۱۱۰)

و با پیروی از امام حسین (ع) شجاعت و آزادگی را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهد:

هر که بهر پاس عرض و مال و مسکن داد جان

چون شهیدان از می فخرش لبالب ساغر است

قتلگاه خویش را با دیده‌ی خواری مبین

زان که آن جا قصر حورالعین و حوض کوثر است

(همان: ۵۵۰)

فزون از دمی نیست مرگ ای پسر ز مرگست اندیشه‌اش صعب‌تر

به میدان ز خون مردن بنام به از مرگ در بستر زرد فام

(همان: ۹۴۷)

۴- **ترغیب به علم و دانش اندوزی:** از مهم‌ترین عناصر تعلیمی شعر اوست و دعوت به این مضمون با تعبیر گوناگون در دیوان او تکرار می‌شود؛ او علم را چون باغ بهشت و جهالت را چاه دوزخ توصیف می‌کند:

باغ دانایی باغی است که فردوس آن جاست

چاه نادانی چاهی است که قعرش درک است

و آن را زینت واقعی:

زینت مرد به عقل است و هنر نه به پوشاک جلال و فرهی

(همان: ۱۱۰۷)

بهترین تکیه‌گاه و مایه‌ی عروج انسان می‌داند:

تکیه‌گاهی بهتر از علم و استغنا مجوی هر که دارد علم و استغنا شه بی افسر است

(همان: ۵۴۹)

مردم نادان بر خاک بمانند چو دیو و آن که آموخت خرد همچو ملک بر فلک است

علم باید تا جهان گیرد نظام کار باید تا جهان چون زر شود

(همان: ۱۰۷۵)

۵- **مضمون وطن دوستی:** هم‌چنین از بسآمد بالایی در شعر بهار دارد:

هر که را مهر وطن در دل نباشد کافر است معنی حب‌الوطن فرموده پیغمبر است

(همان: ۵۴۹)

۶- **دعوت به راستی و پرهیز از دروغ:**

دلت را ز نیکو سخن ده فروغ میالای هرگز دهان از دروغ

(همان: ۹۸۴)

چون ثمره‌ی آن اعتماد مردم است:

جز از راستی هیچ دم بر نیار که باشی بر مردمان استوار

(همان: ۹۹۱)

۷- **نرم‌خویی و مدارا:**

تندی مکن که رشته چل سال دوستی در حال بگسلد چو شود تند آدمی

هموار و نرم باش که شیر درنده را زیر قلاده برد توان با ملایمی
(همان: ۱۱۰۷)

اما جایی که درشتی باید، سستی و نرمی روا نیست:
به سستی مهل تیغ را در نیام کجا مشت باید مفرما سلام
(همان: ۹۴۳)

۸- گذشت و چشم پوشی از خطای مردم:
خلق و خوبی در جهان بهتر ندیدم از گذشت
کز پی هر انتقامی، انتقام دیگر است
(همان: ۵۴۹)

۹- آن چه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران مپسند:
هر آن چیز زی تو نبود نکو به دیگر کسانش مکن آرزو
(همان: ۹۷۸)

۱۰- در توانگری فروتن باش و در فقر و نداری سرفراز:
اگر توانگر گشتی ز عجب دست بکش و گر فقیر شدی بر زمانه سر بفراز
(همان: ۱۰۸۳)

زیرا مال را عزیز است اما نه به قیمت بدنامی:
گفتم که فروتن نشود مرد جوانمرد نهد ز پی مال به بدنامی گردن
زان مال عزیز است کزان عزت زاید عزت را با ذلت نکنم حاصل من
(همان: ۱۰۹۷)

۱۱- پرهیز از مستی:
تن زن از نوشابه زیرا مرگ‌خیز و شر فزاست
معنی نوشابه آب مرگ و معجون شر است
(همان: ۵۵۰)

۱۲- مصاحبت با نیکان:

به خوش خوی مردم درآمیز گرم سخن پرس و پیش آر آواز نرم

(همان: ۹۸۳)

۱۳- پرهیز از تنبلی و تن پروری:

خویش را فربه مکن از خوردن و خفتن که شیر

زان بود شاه ددان کاو را میانی لاغر است

(همان: ۵۵۰)

۱۴- ایمنی و آسایش تنها در سایه‌ی قدرت میسر است:

مقتدر شو تا ز صاحب قدرتان ایمن شوی شیر افریقا هم‌آورد پلنگ بربر است

(همان: ۵۵۱)

۱۵- بهره‌گیری از فرصت‌ها با همت و عزمی راسخ و پرهیز از سستی و عجز:

فرصت مده از دست چو وقتی به کف افتاد کاین مادر اقبال همه ساله نزاید

با همت و با عزم قوی ملک نگهدار کز دغدغه و سستی کاری نگشاید

(همان: ۲۳۳)

سستی یک روزه را باشد اثر تا رستخیز دخمه دارا نشان فتنه اسکندر است

(همان: ۵۵۱)

۱۶- مهربانی به خلق و نوع دوستی:

دوستدار خلق شو تا مردم‌ت گیرند دوست هر که راه مهر پیماید خدایش رهبر است

(همان: ۸۵)

گر تویی انسان بهار اندوه نوع خویش دار

ور نه حیوان هم نیابی کاو به نوع خویش نیست

(همان: ۱۰۲۳)

اگر تمام تعالیم بهار را بتوان در یک بیت خلاصه کرد باید گفت:

عدل و سخا و توان و دانش بگزین تا که جهانت شود دورویه مُسخر

(همان: ۵۲)

نتیجه

ملک‌الشعرای بهار به جامعه‌ی ایران و ایرانی باوری عمیق دارد و نمی‌توان او را شاعری تاریک‌بین تلقی نمود. او علی‌رغم همه‌ی سرخوردگی‌ها و ناکامی‌های این مردم در عرصه‌ی سیاست، دست از تلاش برنمی‌دارد و چون معلمی دلسوز به تربیت آنان کمر می‌بندد. با بررسی اغلب مثنوی‌ها و قصاید و قطعه‌ها (حتی برخی غزلیات) که به قصد تعلیم و آموزش نسل حاضر سروده شده؛ درمی‌یابیم دیوان او را باید در زمره‌ی مهم‌ترین و بهترین آثار ادبیات تعلیمی دوره‌ی مشروطه به شمار آورد. بهار هنرمندانه از تاریخ، داستان، تمثیل و ... در جهت آموزش فرمان‌روایان و عموم مردم بهره می‌برد و از آن‌جا که شالوده‌ی این آموزه‌ها بر مبنای اصول و ارزش‌های پذیرفته شده همگانی چون عدالت، آزادی و ... بنا شده؛ در هر زمان و مکان مطمح نظر بوده‌است و تازگی و طراوت خود را از دست نمی‌دهد. هدف او در این تعالیم، تکامل روحی و تحقق ارزش‌های معنوی انسانی است و طی این مسیر، از ایستادگی در برابر حاکمان و مقابله با باورهای سست و خرافی جامعه، حتی به بهای زندان، تبعید و تکفیر، ابایی ندارد.

• این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی می‌باشد.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم
۲. احمدی گیوی، حسن. (۱۳۷۸)، ستایشگر مهین و آزادی. تهران: قطره.
۳. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۰)، دهمین سال مرگ ملک الشعرا بهار. یغما، سال ۱۴. شماره زند، میخائیل. (۱۳۵۱). نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران. ترجمه ج- اسدپور پیرانفر. تهران: پیوند.
۴. براون، ادوارد. (۱۳۸۶). تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت. عباسی. تهران: علم.
۵. بهار، محمدتقی. (۱۳۸۲). دیوان ملک الشعرا بهار. تهران: آزاد مهر
۶. حسینی طه، سیدمحسن. (۱۳۹۲). مولانا جلال‌الدین در اوج ادبیات تعلیمی جهان.
<http://www.pazhoheshkade.ir>
۷. حسینی کازرونی، سید احمد و ملایی، غلام‌حسین. (۱۳۹۱). آموزه‌های تربیتی ملوک در شعر ملک. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی. سال چهارم. شماره ۱۳. ص: ۳۹-۶۲
۸. خلیلی، خلیل‌اله، (۱۳۸۰). مقاله‌ی به یاد استاد سخن مرحوم بهار. محمد گلبن. بلند آفتاب خراسان. تهران: رسانش.
۹. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۲). انواع شعر. شیراز: نوید شیراز.
۱۰. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۰). ستایشگر آزادی. محمد گلبن. بلند آفتاب خراسان. تهران: رسانش.
۱۱. سراج، شهین. (۱۳۹۰). بهار و سیاست. www.bahar.fr
۱۲. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). انواع ادبی. تهران: فردوس.
۱۳. کلیات سعدی، محمدعلی فروغی. (۱۳۶۵). تهران: امیرکبیر، چ پنجم.
۱۴. نفیسی، سعید. کاویان، اردیبهشت (۱۳۳۰) مرگ بهار، سال دوم. ش ۲۴.
۱۵. وزین‌پور، نادر. (۱۳۷۴) مدح داغ‌نگ بر سیمای ادب فارسی. چ اول. تهران: معین.
۱۶. همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۰)، مقاله‌ی سرگذشت بهار، محمد گلبن، بلند آفتاب خراسان. تهران: رسانش.